

مس خالص را به عهده بگیرد.

من و دستور شاه

در همین موقع شاه به من دستور داد که شرکت دولتی مس سرچشمه را تشکیل دهم و من را به عنوان مدیرعامل و رئیس هیات مدیره آن شرکت منصوب کرد. در نتیجه محاسبه و پرداخت هزینه‌هایی که رضایی و شرکت سلکشن تراست کرده بودند به من محول شد.

من هم ناچار شدم چند هفته در تهران بمانم و به صورت هزینه‌های انجام گرفته توسط رضایی رسیدگی و حساب‌ها را پرداخت کنم. ولی محمود رضایی (برادر بزرگ) به شاه شکایت کرد که هزینه‌های ما پرداخت شد ولی ما از بابت کشف ۴ میلیون تن مس که چند صد میلیون دلار ارزش دارد چیزی دریافت نکردیم. شاه هم دستور داد، آقای مهندس اصفیا (نایب نخست‌وزیر) با اضافه‌وزیر صنایع و معادن، وزیر کار و امور اجتماعی، وزیر دارایی، مدیرعامل سازمان برنامه و رئیس کل بانک مرکزی به ادعای جدید برادران رضایی رسیدگی و نظر خود را گزارش دهند. این هیات در جلسات متعدد به ادعای برادران رضایی رسیدگی کرد و تمام مدارک اکتشاف‌های سلکشن تراست را هم خواست و رسیدگی و کشف حداقل ۴۰۰ میلیون تن سنگ مس با عیار ۱/۲۱ را تأیید کرد و گزارش جامعی به شاه داد.

شاه اقلام مختلف پیشنهادها را شخصا با حضور مهندس اصفیا (نایب نخست‌وزیر) و مهندس فرخ نجم‌آبادی (وزیر صنایع و معادن) یکایک رسیدگی و دستوراتی درباره پرداخت به رضایی صادر می‌کند.

وقتی که محمود رضایی از تصویب پرداخت‌های فوق اطلاع پیدا کرد مجدداً نامه اعتراض آمیزی به شاه نوشت و اظهار کرد که حقوق او در این تصمیم رعایت نشده است. شاه که انتظار سپاسگزاری از برادران رضایی داشت از این اعتراض عصبانی شد و پیغام داد «اگر رضایی به آنچه تصویب کرده‌ام رضایت ندهد صنعت مس را مانند صنعت نفت ملی اعلام خواهیم کرد.» با این تهدید شاه رضایی ساکت شد و غائله خوابید و من توانستم افکار را متوجه مدیریت این معدن بزرگ کنم، کاری که در آن هیچ تجربه و دانشی نداشتم.

اولین بازدید از سرچشمه

طبیعی است که اولین کار من در مس سرچشمه رفتن به معدن و دیدن ناحیه سرچشمه بود. از قاسم رضایی خواستم یک نفری که محل را می‌شناسد همراه من بفرستد تا او راهنمای من باشد.

آن شخص آمد، بلیت هواپیما خریدیم و به کرمان پرواز کردیم و از آنجا با یک اتومبیل سواری به طرف رفسنجان رفتیم. پس از استراحت کوتاهی در رفسنجان قرار شد با یک جیب‌لندرو به سرچشمه برویم.

راه طولانی، در حدود ۵۰ یا ۶۰ کیلومتر بسیار نامنظم و با شیب زیاد و پر از چاله‌چوله را پیمودیم، از کوه‌های متعدد گذشتیم تا به محوطه‌ای وسیع و تقریباً مسطح و شش هزار پابالتر از سطح دریا رسیدیم.

در قسمتی از این زمین جوی آبی بود سبزرنگ، که کمی از آب برداشتیم ولی آب سبز نبود و معلوم شد جدار این جوی آب سنگ‌ها آبی و سبز رنگ شده‌اند که خود علامت وجود مس در این ناحیه بود.

در این ناحیه درختان گردوی بزرگی که نشانه قدمت آنها بود وجود داشت. در اینجا همه چیز عجیب و غریب بود که عجیب‌ترین آن ساکنان بومی این ناحیه بودند. به وضوح دیده می‌شد که آنها از نژاد دیگری هستند. چهره‌ها سیاه رنگ موهای آنها سیاه مجعد. بدن‌ها لاغر و استخوانی، از ما می‌ترسیدند و خود را مخفی می‌کردند.

حیوان مورد علاقه آنها بز بود یا موهای بلند. من این نژاد از بزها را می‌شناختم، حیوانی است خودکفا که هیچ‌گونه احتیاجی به آدم ندارد. خودش غذای خودش را می‌یابد و می‌خورد و به صاحبش شیر و گوشت می‌دهد. یگانه مواظبتی که لازم دارد این است که در زمستان‌ها لانه گرمی داشته باشد. به این جهت بومیان آنجا خانه‌ها یا بهتر بگویم لانه‌هایی درست کرده بودند که خودشان و بزشان باهم در آن لانه‌ها زندگی می‌کردند.

بومیان این خانه‌ها - یا لانه‌ها - را «کپیر» (با فتح کاف و پ) می‌گفتند و آن عبارت بود از یک چاله دایره‌ای شکل به عمق نزدیک به یک متر و مساحت حدود سه مترمربع، که روی آن را شاخه‌های درختان گردو، به صورت مخروطی شکل و آن را شاخه و

برگ درختان گردو پوشانده بودند. در یک طرف این کپیر راهی بود برای ورود اعضای خانواده و بزها. در زمستان‌ها حرارت بدن بزها این کپیر را گرم می‌کرد.

این بومیان تن پوشی داشتند که یا از کهنه‌فروشی شهر رفسنجان خریده و یا خودشان از پوست بز درست کرده بودند.

محصولات این ناحیه در درجه اول گردو بود، که عده‌ای از شهر رفسنجان و سیرجان می‌آمدند و می‌خریدند یا با اجناسی مانند چاقو و تیر و لوازم پخت غذا یا لباس تعویض می‌کردند.

این بومیان برخی زمین‌ها را بیسل می‌زدند و سبزی‌های مختلف و نوعی غلات می‌کاشتند و این به اضافه شیر و گوشت بز - غذای آنها بود.

برخی از این بومیان به رفسنجان و سیرجان هم رفت و آمد داشتند و کمی زبان فارسی یاد گرفته بودند، به طوری که برخی لغات زبان فارسی بین آنها متداول شده بود.

دیدن این بومیان از دیدن معدن عظیمی که میلیون‌ها دلار مس در دل دارد و اطراف این جلگه را پوشانده است برای من جالب‌تر بود. در حقیقت این بومیان اطلاع نداشتند که در وسط خروارها طلا زندگی می‌کنند. در نظر اول من به راحتی می‌توانستم تصور کنم که به زودی این بومیان را باید از سرزمین آبا و اجدادشان بیرون کنم و شهری به نام شهر مس در اینجا بسازم، صدها مهندس و هزاران تکنسین و کارگر به شهر مس بیایند تا سنگ مس را استخراج کنند و ذوب کنند و تصفیه کنند و بفروشند و ثروت زیادی از این عملیات حاصل کنند.

گرچه به زودی این کار انجام می‌گرفت و این «کپیر» نشینان هم از این زندگی مشقت بارهایی می‌یافتند و در رفاه خیلی بیشتر زندگی می‌کردند ولی فکر خراب کردن زندگی این بومیان من را ناراحت می‌کرد. ولی چه می‌شد کرد به هم زدن آرامش این بومیان از وظایف من بود. با کوله باری از غم به تهران برگشتم در تمام راه خراب کردن کپیرهای این بومیان و به هم زدن آرامش زندگی آنها چون پرده سینما از مقابل چشمم می‌گذشت تا اینکه در راه به خود گفتم: «تو وظیفه داری به هر صورت که شده تامین زندگی بهتر برای این بومیان را تاروژی که زنده هستند هرگز از یاد نبری و استخراج تن‌ها مس و به دست آوردن میلیون‌ها دلار نباید تورا لحظه‌ای از این وظیفه غافل کند.»

ولی چه می‌شد کرد! به هم زدن آرامش این بومیان از وظایف من بود. با کوله باری از غم به تهران برگشتم در تمام راه خراب کردن کپیرهای این بومیان و به هم زدن آرامش زندگی آنها چون پرده سینما از مقابل چشمم می‌گذشت تا اینکه در راه به خود گفتم: «تو وظیفه داری به هر صورت که شده تامین زندگی بهتر برای این بومیان را تاروژی که زنده هستند هرگز از یاد نبری و استخراج تن‌ها مس و به دست آوردن میلیون‌ها دلار نباید تورا لحظه‌ای از این وظیفه غافل کند.» بالاخره به تهران رسیدم. فردای آن روز مشاور حقوقی خودم را ماموریت دادم که برود و مطالعه کند که قوانین کشوری و خصوصاً قوانین سازمان برنامه چه راه‌حلی برای افرادی چون بومیان مس سرچشمه در نظر گرفته است و اختیارات و محدودیت‌های من در این باره چیست. دو روز بعد مشاور حقوقی قانون مربوط به «تصاحب املاک خصوصی مردم برای امور عمرانی» را برای من آورد.

در این قانون نوشته شده بود که هر گاه برای اجرای یک طرح عمرانی لازم شود که ملک شخصی یا گروهی تصاحب شود ابتدا باید با صاحبان ملک مذاکره شود و با توافق طرفین ارزش آن ملک تعیین و پرداخت و آنگاه آن ملک برای اجرای آن طرح عمرانی به کار گرفته شود. اگر صاحب یا صاحبان آن ملک بر سر قیمت ملک به توافق نرسیدند باید تعیین ارزش ملک به کارشناس سازمان برنامه یا کارشناسان وزارت دارایی محول شود و قیمت اعلام شده کارشناس مورد عمل قرار گیرد.

با توجه به این قانون، نامه‌ای به سازمان برنامه نوشتم که کارشناسان خود را برای ارزیابی املاک بومیان سرچشمه معرفی کنند. چند روز بعد سه نفر کارشناسی که سازمان برنامه تعیین کرده بود در دفتر من حاضر شدند.

تلاش برای ارتقای زندگی بومیان سرچشمه

من داستان بومیان سرچشمه را برایشان شرح دادم و گفتم که این بومیان قرن‌ها در بالای کوه‌هایی که بین رفسنجان و سیرجان قرار دارد، در ارتفاع شش هزار پا زندگی کرده‌اند. آنها در کپیرهایی که خود ساخته‌اند و ارزشی ندارد خانه کرده‌اند، یگانه چیزی که دارند درخت گردو است که می‌گویند مال ما است، برخی یک یا